

## باب گفتگو



امتناع دولت شوروی از فراخوانی نیروهای نظامی‌اش از ایران در پی پایان گرفتن جنگ جهانی دوم که با طرح خواسته‌هایی در زمینه اعطاء یک امتیاز نفتی در شمال ایران توأم شد و بالاگرفتن این تنش به صورت ایجاد یک رشته تحرکات جدایی طلبانه در شمالغرب ایران موضوعی است که بیشتر به نام «بحران آذربایجان» ثبت تاریخ شده است. اگر چه از جهاتی چند، از جمله اهمیت حوزه جغرافیایی این رخداد در پاگرفتن و جا افتادن یک چنین عنوانی موجه و قابل درک است، ولی در عین حال باعث آن بوده است که یکی دیگر از عناصر این رخداد یعنی وجه «کردی» ماجرا تا حدودی تحت الشعاع رنگ و روی «آذربایجانی» آن قرار گیرد. اختصاص یک شماره از فصلنامه گفتگو به بررسی این وجه کمتر مورد توجه بحث نیز اساساً با هدف رفع این کاستی و تأکید بر آن وجه دیگر است.

در درجه اول سعی بر آن بوده است که زمینه‌های تاریخی بحث تا حدودی مورد توجه قرار گیرد بنابراین در نوشته‌ای که به این موضوع اختصاص دارد هم تعارض‌های ایلی و مذهبی حوزه مکریان از دوره صفوی به بعد در نظر گرفته شده است و هم بازتاب طرح مجموعه‌ای از آراء جدید بر دیدگاه‌های سنتی و ریشه‌دار رایج در آن حوزه از

اندیشه ایران و پیوندهای ملی برخاسته از آن.

در این میان اصل بحث نیز جنبه‌هایی چند سویه دارد که می‌توان گفت آنها نیز به اندازه کافی موضوع بررسی و تحقیق قرار نداشته‌اند. برای مثال به خود عنوان «جمهوری مهاباد» می‌توان اشاره کرد که تنها بر یک مرحله از این فرایند یعنی دوره اوج آن در فاصله پاییز ۱۳۲۴ تا زمستان ۱۳۲۵ اشعار دارد حال آنکه دامنه و زمینه بحث فراتر از این مقوله می‌باشد، به همین دلیل در انتخاب مقاله‌ها سعی شده است پاره‌ای از این ابعاد نیز مورد توجه باشد. کما اینکه حوزه جغرافیایی بحث نیز از تحولات جاری در حوزه‌های کردنشین ارومیه در شمال و سقز و بانه در جنوب نیز متأثر بود و از نقطه نظر اجتماعی نیز به رغم خاستگاه شهری تشکیلات قاضی محمد، زمینه اصلی این رشته رخدادها جنبه‌ای عشایری و فراتر از محدوده مهاباد داشت. اکثر داده‌ها و دانسته‌های موجود در این موضوع به مواردی چون ناسازگاری تشکیلات قاضی محمد با پاره‌ای از قدرت‌های ایلی همسایه - از جمله مامش و منگور و دهبوکری - مربوط می‌شود حال آن که در این چارچوب بحث عمرخان شریفی و عشایر هوادار او در حوزه‌های شمالی و دیگر موارد مشابه نیز شایسته بررسی‌های بیشتری می‌باشند.

در این رشته رخدادها و وقایع، تقابل و تعارض تنها به جنبه فوق‌الذکر محدود و منحصر نبود؛ فراهم آوردن عرصه بروز تنش‌های قومی - به گونه‌ای که مقامات شوروی دست به کار آن شدند - تبعات ناخواسته‌ای را به دنبال آورد که در نهایت بر سر انجام نهایی کار نیز تأثیر نهاد. با آن که روسیه شوروی از بدو بر پا داشتن این دو حرکت جدایی - طلب در حوزه تحت اشغال ارتش سرخ سعی و تلاش فراوانی به عمل آورد تا فعالیت‌های فرقه دموکرات و کومله ژ - کاف را، یک نوع جبهه واحد «پیرامون» بر ضد مظلوم «مرکز» جلوه دهد ولی به رغم سرآغازی همسو و همراه - وحدت دموکرات‌های تبریز و مهاباد - آنچه در نهایت بخش مهمی از تحولات این حوزه را رقم زد و تحت‌الشعاع خود قرار داد، برآمدن تعارضی جدی و نیرومند بین اجزاء این «پیرامون» بود تا تقابل فرضی و موهوم آن با مرکز.

تعارض و تضاد تنها به این جنبه از تحركات اتحاد شوروی محدود و منحصر نبود؛ جنبه‌ای از آن را - اگر چه در چارچوبی متفاوت - در بررسی عملکرد یکی از جدیترین نیروهای هوادار اتحاد شوروی نیز می‌توان ملاحظه کرد؛ حزب توده ایران نیز به گونه‌ای که در یکی از دیگر نوشته‌های این مجموعه می‌خوانیم در قبال تحولات و رخدادهای کردستان هیچ سیاست منسجم و سنجیده‌ای نداشت و با احتراز حتی الامکان از هر گونه

موضع‌گیری صریح، به نحوی شکسته بسته با وقایع روز پیش می‌رفت. فراهم آوردن زمینه شکل‌گیری و بروز تنش‌های قومی به گونه‌ای که مقامات شوروی پیشقدم آن شدند، گرچه فرصت مغتنمی جلوه کرد جهت پیشبرد مجموعه‌ای از اهداف و خواسته‌های سیاسی مشخص، ولی واقعیت‌های امر - بافت فرهنگی و اجتماعی منطقه، پیشینه‌ای از تکرر و تنوع که تنها در چارچوب ایرانیّت امکان همزیستی و همراهی دارند و لاغیر، در عرض مدت زمانی کوتاه نشان داد که این «فرصت» به راحتی می‌تواند به یک «تهدید» تبدیل شود، کما این که برای سیاست دولت شوروی چنین هم شد. بررسی تجاربی از این دست را می‌توان از این جنبه نیز مهم دانست که خود می‌تواند متضمن تأکیدی مجدد بر وجوه ناشناخته طرح و بحث مسائل قومی در ایران باشد و این واقعیت که میدان دادن به این مسائل فقط به محدوده روابط «مرکز» و «پیرامون» منحصر نمی‌ماند و در نهایت برای «پیرامونیان» نیز آرام و قراری بر جای نمی‌گذارد.

کاوه بیات

